

فلسفه سیاسی افلاطون

عبدالله نیکسیرت

عضو هیئت علمی دانشگاه شهید چمران اهواز

چکیده

در این مقاله تلاش شده تا سیمای حکومت آرمانی افلاطون براساس کتاب جمهوری وی ترسیم شود. به نظر می‌رسد هدف اصلی افلاطون از رساله جمهوری نه تحقق حکومت آرمانی مورد نظر خویش که تعریف عدالت حقیقی بوده است. جان کلام افلاطون در خصوص عدالت اینست که هر کس باید به کاری بپردازد که موافق با طبعش است. البته همان طور که خود افلاطون نیز خاطر نشان کرده خود ترسیم و تعریف چنین مدینه آرمانی‌ای موجب می‌شود که انسانها از آن الگوبرداری کرده و نمونه‌ای زمینی از آن الگوی آسمانی را در حد توان خویش تحقق بخشند. جامعه آرمانی افلاطون دارای نکات ضعف و قوت فراوانی است که در متن مقاله به آنها اشاره شده است.

کلیدواژگان

رساله جمهوری افلاطون؛ حکومت آرمانی افلاطون؛ عدالت در نظر افلاطون؛ حاکم حکیم یا حکیم حاکم؛ حاکم از نظر افلاطون.

پیشگفتار

در این مقاله تلاش شده تا هدف اصلی افلاطون از محاوره جمهوری که مفصلترین و مهمترین رساله وی نیز است، باختصار تقریر و تحریر شود. به همین منظور مبتدای ما گزارش کتابهای دهگانه محاوره مذکور است، زیرا این کار

حداقل دو حُسن دارد: نخست اینکه چهارچوب کلی کتاب و چگونگی ورود و خروج افلاطون به موضوعات گوناگون آشکار می‌شود و دوم اینکه، با این کار ربط و نسبت اجزاء و موضوعات گوناگون که گاهی هم بیربط و ارتباط می‌نمایند آفتابی شده و پیام اصلی افلاطون نمایانتر می‌گردد.

این محاوره مثل اکثر محاورات و رسائل افلاطون از زبان سقراط بیان شده و محصول دوره آغازین زندگی افلاطون که به شدت تحت تأثیر سقراط قرار داشته می‌باشد.

شایان ذکر است که ترتیب موضوعات خیلی مراعات نشده و گاهی اوقات مباحث و مسائل جانبی و فرعی موجب شده که رشته سخن پاره شود. بعنوان مثال، راجع به قسم اول حکومت در فراز آخرین کتاب چهارم بحث شده ولی به دلیل پیش آمدن سؤالات متعدد دنباله بحث و ذکر اقسام دیگر حکومت در کتاب هشتم بیان شده است. در این مقاله تلاش شده تا پاره‌ای از این پراکندگیها جبران شود و نظم و ترتیب موضوعات گوناگون مراعات گردد. شایان ذکر است که در این مقاله تنها به موضوع یا موضوعات اصلی و محوری کتاب پرداخته شده و از تبیین سایر موضوعات به جهت پرهیز از اطاله بیش از حد کلام خودداری شده است.

جستجوی عدالت، مسئله اصلی افلاطون

به نظر می‌رسد که برخلاف آنچه مرسوم و معمول است، انگیزه اصلی افلاطون از نگارش این رساله، نه تأسیس

کشوری خیالی و یا تحقق آن در عالم خارج که روشن ساختن ماهیت عدالت و بیعدالتی و نقش این دو در سعادت انسان بوده است. زیرا عنوان یونانی کتاب (publick) بمعنی «کشور» یا «درباره عدالت یا انسان عادل» است و عنوان «جمهوری» برای آن گمراه کننده است. عدالت نیز ترجمه سنتی از واژه «دیکایوسونه» است که بمعنای کل فضیلت است که اگر از بُعد اجتماعی به آن نگاه کنیم بمعنای عدالت است، ولی اگر آنرا صرفاً بعنوان یک صفت لحاظ کنیم بمعنای فضیلت است.

• موضوع اصلی این رساله، چگونگی بهره‌مندی از بهترین مزایای زندگی است، ولی از آنجایی که زندگی خوب تنها در جامعه امکان‌پذیر است، باید جامعه را بشناسیم. اما شناخت جامعه نیز متوقف بر شناخت طبیعت انسان (پسوخته) است، زیرا اگر انسان را نشناسیم، نمی‌توانیم تشخیص دهیم که چه چیز برای آن خوب است و چه چیز بد.

به بیان دیگر، موضوع اصلی این رساله، چگونگی بهره‌مندی از بهترین مزایای زندگی است، ولی از آنجایی که زندگی خوب تنها در جامعه امکان‌پذیر است، باید جامعه را بشناسیم. اما شناخت جامعه نیز متوقف بر شناخت طبیعت انسان (پسوخته) است، زیرا اگر انسان را نشناسیم، نمی‌توانیم تشخیص دهیم که چه چیز برای آن خوب است و چه چیز بد. علاوه بر این، باید ماهیت «خوب» را هم بشناسیم تا بتوانیم خوب را از بد تشخیص دهیم و برای تحقق همه این اهداف پیش از هر چیز محتاج به تعلیم و تربیت هستیم.^۱

بنابراین کتاب جمهوری رساله‌ای در باب عدالت یا سیاست است و فضیلت و عدالت هم به دو اعتبار به کار می‌رود: در افراد بمعنای اخلاق و در جامعه بمعنای سیاست است. ولی البته اروپاییان آنرا بمعنای «رپوبلیک» یا امور جمهور به کار برده‌اند.^۲

همچنین گفته شده که کتاب جمهوری که عنوان فرعی

آن رساله‌ای در باب عدالت است ترجمه «پولیتیا» است که بمعنای مجموعه شهروندان، حقوق مدنی، فعالیت سیاسی، دولت، نظام سیاسی، حقوق سیاسی و نیز دولت بمعنای جغرافیایی است. عدالت هم ترجمه واژه یونانی «دیکایوسون» است که معانی متعدد دارد و واژه انگلیسی (Justice) تمام معانی آن را منعکس نمی‌کند. زیرا عدالت در اندیشه افلاطون نوعی استعداد درونی است که جلوی احساسات و انگیزه‌های شدید افرادی را که طالب منافع حقوقی هستند می‌گیرد.^۳ اما پاره‌ای بر این باورند سه موضوع اصلی رساله جمهوری عبارتند از: فلسفه اخلاق، فلسفه دولت و فلسفه تاریخ.^۴

ولی آنچه نمی‌توان در آن تردید کرد اینست که «افلاطون در رساله جمهوری، پیش از آنکه خود را مصلح مدینه بخواند بر آن بوده است که مانند سقراط عالم اخلاق باشد و درباره عدالت، نه بعنوان مجتهد سیاسی، بلکه با سمت معلم اخلاق اظهار نظر کند».^۵

چگونگی انتخاب و آموزش و پرورش پاسداران جامعه

نخستین سؤالی که به ذهن می‌رسد اینست که چرا افلاطون این همه به آموزش و پرورش نیروی نظامی جامعه یا پاسداران اهتمام می‌ورزد؟ شاید مهم‌ترین دلیل آن این باشد که سیاستمداران و زمامداران آینده جامعه از میان اینان انتخاب می‌شوند نه از میان سایر طبقات جامعه مثل پیشه‌وران، کشاورزان و غیره.^۶ بهمین خاطر نیز پاسداران چون مدافعان جامعه هستند باید هم از قدرت و سرعت جسمانی و هم از شجاعت روحانی برخوردار باشند. زیرا آنان یسان سگهای نگهبان هستند که باید نسبت به دشمنان و بیگانگان خشن و نسبت به دوستان و آشنایان ملایم و نجیب باشند.^۷ افلاطون در وصف آنها می‌گوید آنها باید «در نگرهانی تیزهوش و در تعقیب چالاک باشند و علاوه بر این، تنی نیرومند داشته باشند تا اگر کار به زدوخورد

۱. گاتری، ۹، ۱۳۷۸-۸.

۲. محمد علی فروغی، ۱۳۱۶، ۱۱۷.

۳. مرادی مراغه‌ای، ۱۳۸۱، ۴۲.

۴. گمبیرتس، ۱۳۷۵، ۲: ۱۰۰۹.

۵. بریه، ۱۳۷۴، ۱ / ۸۹. ۶. کاپلستون، ۱۳۶۸، ۲۶۲.

۷. گاتری، همان، ۳۷.

کشید بتوانند خوب بجنگند.» و در جای دیگر در وصف پاسداران می‌گوید: «آنها کسانی هستند که هم مهربان و ملایمند و هم با شهامت و جنگجو. علاوه بر این، کسی می‌تواند پاسداری قابل باشد که طبعی فیلسوفانه داشته و در عین حال، دلیر و چالاک و قوی باشد.»

افلاطون بعد از بیان ویژگیهای پاسداران می‌گویند: «اکنون باید ببینیم کسانی را که دارای آن خصالند چگونه باید تربیت کرد و کدام دانشها را باید به آنها آموخت.»^۸ وی در تربیت آنان به هر دو بعد جسمی و روحی توجه می‌کند و معتقد است باید پیش از تربیت جسمی، تربیت روحی را با نقل سرگذشتها و داستانها آغاز کرد. البته داستانها باید دارای مضامین اخلاقی باشد ولی راست و دروغ بودن آنها اهمیتی ندارد، اما داستانهایی که در باب خداوندند باید از این قانونها پیروی کنند که اولاً: خدا منشأ هر چیز نیست، بلکه تنها منشأ خوبی است و دوم اینکه؛ خداوند کمتر تحت تأثیر علل خارجی تغییر می‌کند و لذا روح نیز باید هر چه شجاعتر و داناتر باشد و در برابر عوامل خارجی صورت اصلی خود را بهتر حفظ کند.^۹

افلاطون برای تربیت روحی بر موسیقی تأکید اکید می‌کند و منظور وی از موسیقی نیز شعر، رقص و آواز است. وی معتقد است که «پرورش روح به یاری شعر و موسیقی مهمترین جزء تربیت است زیرا وزن و آهنگ آسانتر و سریعتر از هر چیز در اعماق روح آدمی راه می‌یابد و بدین جهت روحی که بنحوی شایسته پرورش یابد از زیبایی و هماهنگی بهره‌مند می‌گردد و شریف و نیک‌سیرت می‌شود، حال آنکه اگر در معرض تربیت نادرست قرار گیرد، فرومایه و ناهنجار به بار می‌آید.» وی می‌گوید غایت تربیت روحی اینستکه: «آدمی بتواند به زیبایی دل ببندد.» و «روح سالم و قوی سبب می‌شود که تن، سالم و معتدل گردد.»^{۱۰}

ز نظر وی: «سادگی در موسیقی، روح را خردمند به بار می‌آورد و سادگی در خوراک، تن را سالم می‌کند.»^{۱۱} البته معتقد است که افراط در شنیدن موسیقی سبب رخوت می‌شود و زیاده‌روی در ورزش نیز جوانان را خشن به بار می‌آورد. در ضمن، موسیقی شامل همه هنرهای مربوط به تربیت روحی و ورزش نیز شامل همه فنون مربوط به

پرورش بدن می‌گردد.^{۱۲}

افلاطون پاسداران جامعه را از تقلید نهی می‌کند و می‌گوید اگر هم آنها بخواهند تقلید کنند باید سرمشقشان صفات و ملکاتی باشد که برای انجام وظیفه آنان ضروری است. و از مردان شجاع و خویشتندار و خداترس و آزادی‌خواه تقلید کنند نه از افراد چاپلوس و فرومایه. علاوه بر این، از زنان، بردگان و کنیزان، افراد ترسو، دیوانگان، قایقرانان، شیهه‌اسبان، نعره‌گاو، صدای رودخانه‌ها، غرش دریا و رعد و برق نیز نباید تقلید نمایند.^{۱۳}

*** افلاطون پاسداران جامعه را از تقلید نهی می‌کند و می‌گوید اگر هم آنها بخواهند تقلید کنند باید سرمشقشان صفات و ملکاتی باشد که برای انجام وظیفه آنان ضروری است. و از مردان شجاع و خویشتندار و خداترس و آزادی‌خواه تقلید کنند نه از افراد چاپلوس و فرومایه.**

وی پاسداران جامعه را از سستی و مستی و تن‌پروری نیز نهی می‌کند و بر تربیت روحی و بدنی همراه با هم تأکید می‌کند و معتقد است هنر تربیت روحی و بدنی، بیداری استعداد دانش و تفکر و قوی شدن نیروی اراده در آدمی است و منظور اصلی از آن هم سازگاری و هماهنگی فاعلیت روح و اراده است. وی معتقد است از میان پاسداران نیز پیران بر جوانان مقدمند و از میان پیران نیز باید شایسته‌ترین آنها را برگزید تا در انجام وظیفه پاسداری مهارت کامل داشته باشند.^{۱۴}

نکات مثبت در عبارات افلاطون فراوان یافت می‌شود که تقریباً به پاره‌ای از آنها اشاره رفته اما در این قسمت

۸. افلاطون، همان، ۹-۹۳۷. ۹. همان، ۶-۹۴۰.
۱۰. همان، ۷-۹۷۳. ۱۱. همان، ۹۷۹.
۱۲. گمپرتس، همان، ۱۰-۱۱. ۱۳. افلاطون، ۶-۹۶۴.
۱۴. همان، ۸۸-۹۶۴.

می‌خواهیم به برخی از نکات منفی دیدگاه‌های وی نیز بپردازیم:

اگرچه افلاطون همهٔ اعضای جامعه را برادر یکدیگر می‌داند، ولی در عین حال معتقد است که خداوند به هنگام آفرینش انسانها، مایه وجود کسانی را که قرار بود در آینده زمام امور کشور را به دست گیرند با زر سرشت و دستیاران آنها را هم با سیم و کشاورزان و دیگر پیشه‌وران نیز با آهن و برنج و بعد هم می‌گوید معمولاً فرزندان شبیه پدران هستند، ولی البته گاه از پدی زرین، فرزندی سیمین یا بالعکس از پدری سیمین، فرزندی زرین زاده می‌شود. اما در هر صورت، هر کشوری که زمام آموزش به دست آهن و برنج افتد، محکوم به زوال است.

*** بنابراین از نظر افلاطون عدالت بمعنای گفتن حقیقت، پرداختن بدهیها و دادن حق هر کس که شایستگی آن را دارد و نیز منافع اقویا و عمل موافق قانون نیست. حال جای این سؤال است که پس عدالت به چه معناست و ماهیت آن چیست؟ افلاطون عدالت را در دو سطح افراد و جامعه مطرح می‌کند ولی چون انسان را موجودی اجتماعی می‌داند، از عدالت در جامعه آغاز می‌کند.**

به گمان نگارنده این دیدگاه افلاطون تأیید و تجویز نوعی جبرگرایی و استبداد و مستمسک حکومتی استبدادی و فاشیستی بوده و خواهد بود و در تنافی با تئوری و نظریهٔ مصلحان اجتماعی است که بنی آدم را بسان اعضای یک پیکر می‌دانند.

عبارت انتقادبرانگیز دیگر افلاطون اینست که وی زندگی اشتراکی و نوعی مرام کمونیستی را برای پاسداران جامعه پیشنهاد می‌دهد و معتقد است که پاسداران جامعه نباید مال یا خانه‌ای شخصی و حتی فرزند و زن مشخصی داشته باشند، بلکه همهٔ این امور باید در میان پاسداران به

اشتراک باشد. زیرا اگر پاسداران جامعه به زمین و خانه و ثروت آلوده شوند، قابلیت پاسداری را نخواهند داشت و به جای پاسداری از جامعه و دوستی با مردم، به رقابت و کینه‌توزی نسبت به مردم مشغول می‌شوند.^{۱۵}

این طرح افلاطون اولاً در عمل قابل تحقق نیست و اگر به نحو خیلی کم‌رنگتر و تا حدودی شبیه به آن هم قابل اعمال باشد آنطور که در جوامع کمونیستی امروزین شاهد آن بوده‌ایم پیامدها و نتایجی منفی فراوانی به بار می‌آورد و موجب رکود علم و دانش، حذف مالکیت خصوصی می‌شود. ثانیاً تکلیف کودکانی که مجبورند همهٔ پاسداران را پدر و مادر خود بدانند بمعنای اینست که هر شخصی را از داشتن پدر و مادر و یا فرزند محروم کنیم و واضح است که بر اساس نظام آموزش و پرورش امروزی که این همه تأکید بر تعلیم و تربیت از آغاز زندگی و توسط پدر و مادر می‌شود این تئوری چقدر فاجعه به بار می‌آورد! در ضمن در قسمت ارزیابی تئوری افلاطون به انتقادات واراده بر نظریهٔ وی می‌پردازیم.

عدالت از نظر افلاطون

روش افلاطون برای رسیدن به تعریف مورد نظر خویش در خصوص عدالت روش دیالکتیک سقراطی است. به بیان دیگر، بوسیله روش جدلی و نقضی و بعد از ابطال و نقض تمامی موارد مطرح شده، نتیجه مورد نظر خویش را به دست می‌آورد. سقراط افلاطونی از همان آغاز، تمام تعاریف پیشنهادی از عدالت را به قرار زیر رد می‌کند:

- عدالت به معنای «ادای دین» نیست، زیرا اگر کسی در حالی که تندرست و عاقل بوده اسلحه‌ای را به دوستی سپرده باشد و آنگاه همان اسلحه را در حال دیوانگی بخواهد در این صورت کسی که اسلحه را به امانت گرفته باید از ادای دین خودداری کرده و اسلحه را به وی پس ندهد.

- عدالت به معنای «سود رساندن به دوستان و زیان رساندن به دشمنان» هم نیست، زیرا آسیب رساندن دور از عدالت است و باید به همه اعم از دوست و دشمن نیکی و احسان کرد.

۱۵. همان، ۷-۹۹۴.

- عدالت به معنای «چیزی که برای قومی سودمند باشد» نیز نیست، زیرا حکمران باید خواهان نفع زیردستان باشد نه خواهان نفع خویش.

وی در فرازهای دیگر کتاب تشکیکاتی همچون: «سودمندتر بودن ظلم کامل از عدل» و «ظالم، دانا و خردمند است و عادل، نادان و ابله» را نیز نقض می‌کند و می‌گوید چون عدل، قابلیت و دانایی است و ظلم، فساد و نادانی، در نتیجه عدل نیرومندتر از ظلم است. علاوه بر این، خاصیت ظلم، ایجاد نفاق و دشمنی در میان افراد و دشمنی و خصومت با عادلان و در نتیجه موجب عیب و فساد روح است، در حالیکه عدالت، قابلیت روح است. نتیجه‌گیری نهایی ایشان در پایان کتاب اول رساله جمهوری اینستکه ظلم هرگز و در هیچ حالی سودمندتر از عدل نیست و روح انسان عادل، خوب زندگی می‌کند و سعادت‌مند است، در حالیکه ظالم در زندگی بدی به سر می‌برد و سرانجام هم بدبخت و سیه‌روز می‌شود.^{۱۶}

بنابراین از نظر افلاطون عدالت بمعنای گفتن حقیقت، پرداختن بدهیها و دادن حق هر کس که شایستگی آن را دارد و نیز منافع اقویا و عمل موافق قانون نیست. حال جای این سؤال است که پس عدالت به چه معناست و ماهیت آن چیست؟ افلاطون عدالت را در دو سطح افراد و جامعه مطرح می‌کند ولی چون انسان را موجودی اجتماعی می‌داند، از عدالت در جامعه آغاز می‌کند.^{۱۷} از نظر افلاطون، احتیاجات اقتصادی یگانه مبدأ جامعه است.^{۱۸}

افلاطون معتقد است که عدالت را هم برای خودش و هم برای آثار و نتایجی که از آن به دست می‌آید می‌خواهیم و بهترین چیز نیکبختی است. به نظر وی منشأ عدل، «پیروی از قانون» و ماهیت آن هم عبارت است از «میانروی بین بهترین چیزها» و سرانجام هم عادل نیک‌بختتر از ظالم است.

بنابراین افلاطون هم به دلیل اینکه انسان را موجود اجتماعی می‌داند و هم به جهت آنکه عدالت در جامعه را بزرگتر و شناخت آن را آسانتر از عدالت در افراد می‌داند، از عدالت در جامعه آغاز می‌کند و برای این کار نیز به چگونگی پیدایش جامعه می‌پردازد و علت اساسی

تشکیل جامعه را نیاز افراد به یکدیگر می‌داند. وی عدالت در جامعه را این می‌داند که هر کس باید به حرفه و شغلی که موافق با طبع و استعدادش است بپردازد و از اشتغال به مشاغل گوناگون خودداری کند، زیرا اشتغال فرد به مشاغل گوناگون موجب می‌شود که وی هیچ‌کاری را به درستی انجام ندهد. به عبارت دیگر «افراد از حیث ذوق و استعداد برابر نیستند و هر کس برای کاری ساخته شده... و تنها وقتی می‌توان از کارها نتیجه‌ای نیکو و بهای ارزان و یا زحمت کم به دست آورد که هر کس وظیفه‌ای مطابق ذوق و استعداد خود داشته باشد و بتواند با فراغت از کارهای دیگر همه وقت خود را صرف آن کند و در هنگام مناسب به انجامش رساند».^{۱۹}

*** «عدالت اینستکه هرکس کار خود را انجام دهد و به کار دیگران دخالت نکند». به بیان دیگر، «هر کس باید تنها به یک کار مشغول باشد؛ کاری که با طبیعت و استعدادش سازگار است». و در جامعه نیز، «هر یک از طبقات سه‌گانه پیشه‌وران و سپاهیان و پاسداران که تنها به انجام وظیفه خود اکتفا کند، عادل است، و جامعه‌ای که چنین وضعی در آن حکمفرما باشد، جامعه‌ای است عادل».**

خلاصه دیدگاه افلاطون در خصوص عدالت و ظلم به شرح زیر است:

«عدالت اینستکه هرکس کار خود را انجام دهد و به کار دیگران دخالت نکند». به بیان دیگر، «هر کس باید تنها به یک کار مشغول باشد؛ کاری که با طبیعت و استعدادش سازگار است». و در جامعه نیز، «هر یک از طبقات سه‌گانه پیشه‌وران و سپاهیان و پاسداران که تنها به انجام وظیفه خود اکتفا کند، عادل است، و جامعه‌ای که چنین وضعی

۱۶. افلاطون، ۱۳۵۷، ۴ / ۹۱۱ - ۸۷۳.

۱۷. مرادی مراغه‌ای، همان، ۳ - ۵۱؛ گاتری، همان، ۲۷.

۱۸. گمبیرتس، ۱۳۷۵؛ ۲ / ۱۰۰۷.

۱۹. افلاطون، همان، ۳۰ - ۹۲۹.

در آن حکمفرما باشد، جامعه‌ای است عادل. افلاطون معتقد است که میان جامعه عادل و فرد عادل از حیث عدالت فرقی نیست، بلکه از این جهت همانند یکدیگرند، زیرا «جامعه وقتی عادل است که هر سه جزء آن - که هر یک از حیث استعداد طبیعی از نوعی دیگر است - در یک صفت مشترک باشند: هر یک وظیفه خاص خود را انجام دهد و فرد عادل نیز کسی است که هر یک از اجزای سه‌گانه روح وی وظیفه خاص خود را انجام دهد.» به بیان دیگر، «مرد عادل چنان کسی است که اجازه ندهد جزئی از اجزای روحش به کار جزئی دیگر دست بیازد، یا همه اجزاء در کارهای یکدیگر مداخله کنند، بلکه همواره در این اندیشه باشد که هر جزء کاری را که به راستی وظیفه آن است به انجام رساند. بدین ترتیب بر خود مسلط باشد و در درون خود نظم کامل برقرار کند و با خود دوست و سازگار گردد، و سه جزء روح خود را با یکدیگر هماهنگ سازد.» اما اینک جا دارد که ببینیم ظلم از نظر افلاطون به چه معناست و منشأ آن چیست. از نظر وی، «ظلم وقتی روی می‌نماید که اجزای سه‌گانه روح با یکدیگر ناسازگاری آغازند و به انجام وظیفه خود قناعت نوزند بلکه در کارهای یکدیگر مداخله کنند، و آن جزء روح که بر حسب طبیعتش وظیفه‌ای جز فرمانبرداری از جزء حاکم ندارد، سر به طغیان برافرازد و بخواهد به تمام روح فرمان براند. چنین وضعی را که در درون آدمی روی می‌دهد، و بینظمی و فساد که نتیجه آن است باید ظلم نامیده شود و اگر نام ببیند و باری و ترسویی و نادانی و فساد نیز به آن داده شود، بیجا نیست.» افلاطون نقش ظلم و عدل را در روح آدمی

همچون تأثیر غذای سالم و ناسالم می‌داند که یکی موجب تندرستی و دیگری سبب بیماری می‌گردد و می‌گویند از کار عادلانه، عدالت و از کار ظالمانه، ظلم و فساد می‌زاید.^{۲۰} در حالی که اگر جامعه از روی عدالت اداره شود، جامعه روز به روز شادابتر خواهد گردید و قرین نیکبختی خواهد بود.^{۲۱}

به طور خلاصه باید گفت عدالت در جامعه از نظر افلاطون همان تقسیم کار و تخصص است، زیرا عدالت اینست که هر کسی، چیزی را مالک شود و کاری را انجام دهد که متعلق به اوست. به بیان دیگر، هر طبقه‌ای به ایفای وظیفه خاص خود قناعت کند، زیرا افلاطون جامعه را به سه طبقه تقسیم می‌کند: پیشه‌وران که از جنس آهن و مس هستند، دستیاران یا سپاهیان که از جنس سیمند و پاسداران یا زمامداران که از جنس زر نایند. وی متناظر با سه طبقه جامعه سه جزء برای نفس قائل است: جزء خردمند که قابل قیاس با پاسداران (زمامداران) است، جزء جسور که متناظر با طبقه سپاهیان جامعه است و جزء میل‌کننده که قابل مقایسه با طبقه پایین جامعه یعنی پیشه‌وران است. بعد هم نتیجه می‌گیرند که همانگونه که در جامعه، مشاغل نباید با یکدیگر بیامیزند، اجزای نفس نیز باید از همدیگر جدا باشند و ماهیت عدالت و رستگاری در هماهنگی و همکاری همه اجزاء و اجتناب از تجاوز آنان است که ثمره آن نیز تندرستی است و عکس آن نیز بیعدالتی است که موجب بیماری می‌شود.^{۲۲}

اما در یک نکته نمی‌توان تردید کرد و آن اینکه عدالت در نظر افلاطون بمعنای مساواتی که امروزه در جوامع دموکراتیک می‌گویند نیست؛ زیرا وی عدم تساوی اختیارات و حقوق افراد را بدون وقوع ظلم ممکن می‌انگارد.^{۲۳}

جایگاه زنان و کودکان در مدینه فاضله

مهمترین سخنان افلاطون راجع به زنان و کودکان به این شرح است:

- زنان، اگرچه ناتوانتر از مردان هستند، اما در عین

*** زنان، اگرچه ناتوانتر از مردان هستند، اما در عین حال، «هیچ حرفه اجتماعی نیست که خاص جنس زن باشد یا خاص جنس مرد. استعداد پرداختن به کارها و فنون گوناگون در مرد و زن برابر است و از این نظر فرقی میان آن دو نیست، منتها زن در هر مورد ناتوانتر از مرد است.»**

۲۰. همان، ۱۰۱۸ - ۱۰۳۵. ۲۱. افلاطون، ۱۳۶۷، ۴/۲۴۱۷.

۲۲. گمپرتس، همان، ۱۷ - ۱۰۱۱.

۲۳. راسل، ۱۳۶۵، ۱/۱۸۲.

حال، «هیچ حرفه اجتماعی نیست که خاص جنس زن باشد یا خاص جنس مرد. استعداد پرداختن به کارها و فنون گوناگون در مرد و زن برابر است و از این نظر فرقی میان آن دو نیست، منتها زن در هر مورد ناتوانتر از مرد است.»^{۲۴}

بهترین مردان باید با بهترین زنان همبستر شوند و مردان طبقه پایتتر نیز باید با زنان طبقه پایین بیامزند. - تنها باید به تربیت کودکانی که نژاد اصیل دارند پرداخت تا نژاد گله آدمی اصیل بماند.

- زنان باید میان بیست تا چهل سالگی برای جامعه فرزند بزیارند و مردان نیز بعد از پایان دوره توفانی جوانی تا سن پنجاه و پنج سالگی می توانند با زنان بیامیزند.^{۲۵}

اجمال نظریه افلاطون در سطور بالا تحریر شد، اما به راستی نظام اشتراکی و مرام کمونیستی وی چقدر با مبانی انسانی و دینی در تضاد و تعارض است. افلاطون اصلاح نژاد آدمی را عین اصلاح نژاد حیوانات قلمداد کرده و بهمین خاطر نیز تعبیر گله را به کار بسته است، در حالی که انسان، نفس ناطقه ای دارد که ذاتاً وابسته به ماده نیست، بلکه مستقیماً مخلوق خداوند قادر است. علاوه بر این، کرامت و حرمت انسانی در تئوری افلاطون کاملاً نادیده انگاشته شده و عملاً دعوت به فرزندکشی کرده است.^{۲۶}

شهریار مدینه فاضله کیست؟

افلاطون صریحاً اعلام می کند: «تا روزی که زمام حکومت به دست فیلسوفان نیفتاده است، بدبختی افراد و جامعه ها به پایان نخواهد رسید.»^{۲۷} در نگاه وی زمانی بدبختی جوامع از بین می رود که فیلسوفان پادشاه شوند یا پادشاهان به راستی دل به فلسفه بسپارند. زیرا فیلسوف تنها کسی است که جوای تمام دانش است و اشتیاق به نمایش حقیقت دارد.^{۲۸} به عبارت دیگر، فیلسوف به چیزهای حقیقی دل می بندد و دوست دَر دانش و دانایی است نه پندار و تنها کارهای عادلانه و زیبا را نمی بیند، بلکه خود عدل و زیبایی را هم می بیند، به بیان دیگر، فیلسوف می تواند هستی یگانه تغییرناپذیر ابدی را دریابد، برخلاف دیگران که در عالم کثرت و دگرگونی سرگردانند.^{۲۹}

وی عامل بدنامی فلاسفه را کسانی می داند که تظاهر

به فلسفه می کنند؛ زیرا اینان باعث شده اند که مخالفان فلاسفه گمان برند که فلاسفه عاطل و باطل و فاسد هستند.

اما در خصوص فساد بعضی از فلاسفه می گوید که طبیعتی توانا که شرایط فیلسوفی در او فراهم است اگر از تربیتی درست برخوردار گردد، در همه قابلیت های انسانی سرآمد ابنای بشر می شود، ولی اگر در محیط نامناسب به بار آید و از تربیت صحیح بی بهره بماند، جامع همه معایب و مقاسد می گردد، مگر آنکه خدایی به یاری او برسد. افلاطون به سوفیست ها نیز می تازد و می گوید این آموزگاران مزدور جز تعالیمی که بعنوان اصول کشورداری ترویج می کنند، چیز دیگری را به مردم نمی آموزند.^{۳۰}

*** به نظر می رسد که افلاطون در توصیف جامعه کامل خود (مدینه فاضله) تحت تأثیر نظریات مبتنی بر روان شناسی و زیست شناسی آن زمان، جامعه و دولت را «فردی می دانست که با حروف درشت نوشته شده» و از این نظر فرقی میان انسان کامل و جامعه کامل نمی دید.**

وی معتقد است: «فیلسوف را باید از مقام تأمل درباره اشیا معقول فرود آورد تا به تدبیر مدینه بپردازد.» و فیلسوف نیز «باید در مدینه، مانند نقاش بر دیواری که آن را می آراید، کار کند. نخست آنرا به دقت پیراسته سازد و آنگاه صورت مطلوبه مدینه را بر آن بنگارد و دم به دم آنچه را که نگاشته است با نمونه ای از دادگری که به تصور تواند آورد مقایسه کند.»^{۳۱}

براساس نظر افلاطون حاکم جامعه آرمانی از میان پاسداران انتخاب می شود و پاسداران بطور کلی باید در جهت تأمین سعادت جامعه تلاش کند نه سعادت فردی. آنان باید تلاش کنند تا توانگری و تنگدستی به جامعه راه

۲۴. افلاطون، همان، ۱۴۷. ۲۵. افلاطون، همان، ۵۵-۱۰۴۸.

۲۶. کاپلستون، ۱۳۶۸، ۱/۲۶۴.

۲۷. افلاطون، همان، ۱۱۱۲. ۲۸. همان، ۷۷-۱۰۷۴.

۲۹. همان، ۱۰۸۴، ۸۶. ۳۰. همان، ۹۸-۱۰۹۴.

۳۱. بریه، ۱۳۷۴، ۱/۹۱-۱۸۸.

پیدا نکند، زیرا توانگری، سستی و زیاده‌روی و بی‌کارگی به بار می‌آورد و تنگدستی نیز سبب می‌شود که حاصل کارها بی‌ارزش گردد و مردمان فرومایه و ناراضی شوند و در یک کلام توانگری و تنگدستی سبب فساد حرفه‌های گوناگون می‌گردد.^{۳۲}

افلاطون معتقد است «پیدایی بهترین قوانین تنها آنجا امکان‌پذیر است که قدرتی کامل و مطلق با دانایی و خویش‌داری راستین در یک تن جمع شوند».^{۳۳} وی معتقد است که شهریار نیکم‌ش به آسانی می‌تواند بهترین حکومت را در کشور برقرار کند.^{۳۴} زیرا که دانایان باید زمام حکومت را به دست گیرند و نادانان زیردست آنان باشند.^{۳۵}

وی در خصوص انحراف و فساد فلاسفه هشدار می‌دهد و یادآور می‌شود که دو عامل باعث دوری فلاسفه از فلسفه می‌شود: «از یک سو [سجایای فطری فیلسوف، اگر تربیتی درست با آنها همراه نگردد، و از سوی دیگر چیزهایی که در نظر مردم موهبت به شمار می‌آیند، مانند توانگری و زیبایی و دیگر مزایای ظاهری».^{۳۶} ولی در عین حال، سبب اصلی دشمنی با فلسفه را نامحرمانی می‌داند که گستاخانه در حریم فلسفه رخنه کرده‌اند.^{۳۷}

اما راجع به آموزش فلسفه نیز معتقد است که، جوانان باید در سالهای جوانی از فلسفه و تربیت معنوی به مقدار لزوم برخوردار باشند ولی در عین حال به پرورش تن نیز، که در حال رشد و تکامل است، بپردازند تا تنی نیرومند گردند که بتواند در خدمت فلسفه قرار گیرد، اما در ستین پیری باید یکسره وقف فلسفه گردند.^{۳۸}

افلاطون در کتاب هفتم رساله جمهوری بعد از تقریر تمثیل بسیار زیبای «غار» - که در تاریخ فلسفه مشهور و زبان‌زد است - استنتاج می‌کند که اولاً نیروی شناسایی از آغاز در روح هر آدمی هست - برخلاف دیدگاه آموزگاران امروزی یعنی سوفسطائیان که گمان می‌برند به جوانان دانشی را تعلیم می‌دهند که از آغاز در روح آنها نیست؛ ثانیاً، زمامداری جامعه حق کسانی است که به دیدار خود «خوب» نائل شده و به جهان روشنایی رسیده‌اند. از نظر وی فلاسفه تنها کسانی هستند که از غار طبیعت رهایی یافته و به دیدار خورشید درخشان جهان حقایق یا ایده

«خوب» توفیق یافته‌اند و بهمین جهت صلاحیت زمامداری و رهبری جامعه را بر عهده دارند و باید آنها را مکلف کرد تا به غار طبیعت برگردند و سایر محکومان این غار را نیز به سوی نور و روشنایی هدایت و رهبری کنند.^{۳۹}

به نظر افلاطون، فیلسوف بعنوان حاکم مدینه فاضله باید در ادبیات، موسیقی، ورزش، حساب و ریاضیات، هندسه و سرانجام دیالکتیک (جدل)، مهارت کامل داشته باشد. اما در خصوص فوائد ورزش و موسیقی، ورزش موجب پرورش جسم و موسیقی نیز باعث پرورش روح از طریق ایجاد هماهنگی روحی می‌گردد. حساب و ریاضیات نیز علاوه بر کاربرد جنگی و نظامی، موجب عطف توجه روح به عالم بالا و مهیا ساختن آن برای دست یافتن به حقیقت مجرد می‌گردد. هندسه نیز در شناسایی هستی جاویدان لایتغیر و نیز میدان جنگ کاربرد دارد و اصولاً کسانی که حساب و هندسه می‌دانند، دانشهای دیگر را زودتر یاد می‌گیرند. علاوه بر این، حساب و هندسه مقدمه دیالکتیک هستند. اما فایده دیالکتیک این است که فیلسوف به کمک روش دیالکتیکی (فلسفه) قادر خواهد بود که در مورد هر چیزی، هستی راستین و ماهیت آن چیز را دریابد و افلاطون معتقد است دیالکتیک را نباید در دسترس نامحرمان قرار داد. نکته روان‌شناختی که افلاطون در اینجا یادآور می‌شود این است که آموزش باید به صورت بازی و تفریح باشد، زیرا اگر جنبه جبری پیدا کرد، دوامی در روح ندارد.^{۴۰}

شایان ذکر است که منظور افلاطون از اینکه فلاسفه برای پرورش جسم باید به ورزش روی آورند و برای پرورش روح به موسیقی بپردازند، معنای امروزی موسیقی و ورزش بتنهایی نیست، زیرا منظور وی از موسیقی تقریباً معادل با فرهنگ بمعنای امروزی و شامل قلمرو کلیه فنون و هنرها می‌شد. معنای ورزش نیز وسیعتر از تربیت‌بدنی امروز و شامل کلیه اموری می‌شد

۳۲. افلاطون، همان، ۱۰۰۲. ۳۳. افلاطون، ۱۳۶۷، ۴/۳۴۱۷.

۳۴. همان، ۲۱۳۹. ۳۵. همان، ۲۱۱۵.

۳۶. همان، ۱۱۰۲. ۳۷. همان، ۱۱۱۰.

۳۸. همان، ۱۱۰۹. ۳۹. همان، ۲۷-۱۱۲۹.

۴۰. همان، ۶۷-۱۱۳۹.

که به تربیت بدنی و شایستگی و سلامت آن مربوط است که به این معنا تا حدودی شامل پزشکی نیز می‌شود.^{۴۱} اما مقصود افلاطون از اینکه فیلسوف به مطالعه دیالکتیک بپردازد اینست که به فهم و دریافت ذات و ماهیت مثل نائل شود. بطور خلاصه باید گفت که از نظر افلاطون، «تعلیم و تربیت فیلسوف، در واقع آموزش آنان نیست، بلکه پرورش آنهاست برای یادآوری معرفتی که در درون آنهاست و همیشه بوده است».^{۴۲}

آیا مدینه فاضله افلاطون قابل تحقق است؟

افلاطون در پاسخ این پرسش می‌گوید که ما در حقیقت در جستجوی علت عدل و ظلم بوده‌ایم و می‌خواستیم به معرفی انسان عادل و انسان ظالم بپردازیم تا از این راه بتوانیم بفهمیم که خود ما نیز به کدام یک از آن دو نمونه شبیه هستیم و سرنوشت ما از حیث نیک‌بختی و بدبختی کدام است و قصد آن نداشته‌ایم که اثبات کنیم آن نمونه‌ها را نیز می‌توان در جهان واقعیت پیدا کرد.

به عبارت دیگر، افلاطون می‌گوید: ما با اندیشه و سخن، تصویری از جامعه آرمانی و کامل به معنی راستین ارائه داده‌ایم و اگر نتوانیم ثابت کنیم که چنان جامعه‌ای ممکن است که به مرحله واقعیت درآید، دلیل نارسایی تصویر ما نیست. به بیان دیگر، اگر بتوانیم روشن کنیم که ممکن است دولتی به وجود آورد که در حد امکان به آنچه توصیف کرده‌ایم شبیه باشد، در آن صورت خرسند خواهیم شد.^{۴۳}

بنابراین می‌توان گفت که آنچه افلاطون در باب سیاست نگاشته مرام و آرزو بوده و آن نظریات را عملی نپنداشته است، چنانکه در اواخر عمر رساله دیگری موسوم به نوایس [قوانین] نوشته و به عمل نزدیکتر شده است.^{۴۴}

البته برخی بر این عقیده‌اند که آنچه افلاطون طرح‌ریزی می‌کند صرفاً «آرمانی ذهنی و آرزویی ساده نیست، بلکه خصوصیات اصلی آن، هر چند نه همه جزئیاتش، تحقق‌پذیرند».^{۴۵} به عبارت دیگر، به وجود آوردن این جمهوری چنانکه ما خیال می‌کنیم غیرممکن نبوده و بسیاری از شرایط آن در شهر اسپارت عملاً تحقق یافته بود. بعنوان نمونه، فیثاغورث به تشکیل حکومت

فلاسفه اقدام کرده و افلاطون خود نیز برای تشکیل این حکومت آرمانی به سیراکوس رفته بود.^{۴۶} تأسیس مدینه فاضله افلاطون در سه مرحله انجام می‌گیرد: شهر خوکها یا شهر سالم، شهر پرتجمل و شهر آرمانی یا مدینه فاضله، منشأ ایجاد شهر خوکها نیاز انسانها به یکدیگر است و افراد آن در صلح و صفا و تندرستی و در کنار هم زندگی می‌کنند. اما منشأ ایجاد شهر پرتجمل، تجمع ثروت است و در آن انواع و اقسام مشاغل و حرفه‌ها ایجاد شده است. علاوه بر این، این شهر برای توسعه‌طلبی به تأسیس ارتش و سپاه می‌پردازد. سرانجام شهر آرمانی با جامعه اولیه که در صلح و صفا بود شروع می‌شود، ولی کم‌کم افزون‌طلبی شهوات و احساسات منجر به بهم خوردن روابط مبتنی بر صلح و آرامش کمون اولیه و ایجاد شهر پرتجمل و متجاوز و ضرورت ارتش و سپاه می‌گردد. در نتیجه جامعه پرتجمل مبدل به مدینه فاضله و شهر آرمانی می‌گردد که در رأس آن فیلسوفی قرار دارد که همه را نظم و سامان می‌بخشد و به اجرای عدالت به نحو احسن می‌پردازد.^{۴۷} آنچه به طور خلاصه و مجمل می‌توان گفت عبارت رسا و گویای افلاطون است، که می‌گوید: «شاید آن کشور، نمونه‌ای است الهی که در آسمان برپا کرده‌اند تا کسانی که دیده‌ای بینا دارند چشم به آن بدوزند و به پیروی از قوانین آن کشور درون خود را سامان بخشند. ولی برای آنان فرقی نمی‌کند که چنان کشوری در روی زمین هست یا خواهد بود یا نه، بلکه همواره فقط از اصول و قوانینی که در آن جاری است پیروی می‌کنند نه از اصول دیگر».^{۴۸}

اقسام حکومت‌های ناقص

افلاطون معتقد است که متناظر با انواع حکومت، انواع وضع روحی وجود دارد؛ یعنی پنج نوع حکومت داریم و پنج آدمی که عبارتند از:

۱. حکومت مطلوب یا آرمانی که به دو شیوه امکان

۴۱. راسل، ۱۳۶۵، ۱۷۴/۱.

۴۲. پاپکین و استرول، ۱۳۶۹، ۷۹-۲۷۷.

۴۳. همان، ۷۴-۱۰۷۳. ۴۴. فروغی، ۱۳۶۷، ۳۶/۱.

۴۵. گمپرتس، ۱۳۷۵، ۱۰۰۸/۲.

۴۶. راسل، ۱۳۶۵، ۸۷-۸/۱.

۴۷. مرادی مراغه‌ای، همان، ۶۰-۵۹؛ گاتری، همان، ۶-۳۲.

۴۸. افلاطون، همان، ۱۱۲۴۸.

د. حکومت استبدادی [همچون حکومت ایران باستان] که تحت حاکمیت فرد مستبد اداره می‌شود و سیه‌روزترین و بدترین نوع حکومت است و جامعه تحت حاکمیت شخص مستبد نیز گرفتار بردگی، فقر، ترس، غم و اندوه و... است. در چنین جامعه‌ای شخص مستبد نیز همچون افراد تحت حاکمیتش از بیم جانش ذلیل و چالپوس است.

حال می‌پردازیم به چگونگی تحول و انتقال حکومتها: انتقال از حکومت اریستوکراسی (حکومت آرمانی افلاطون) به دلیل نفاق در میان فرماندهان و از حکومت تیموکراسی به الیگارشسی به دلیل وجود صندوقهای انباشته از زر و سیم و خودنمایی زمامداران به آنهاست. اما تحول از حکومت الیگارشسی به حکومت دموکراسی، ناشی از غلبه تهیدستان بر توانگران و تحول از حکومت دموکراسی به حکومت استبدادی نیز، به خاطر افراط و زیاده‌روی در آزادی است. فرد مستبد از حکومت دموکراسی به این نحو بوجود می‌آید که توده مردم عادت دارند که فردی از افراد را فربه و مقتدر سازند و او را پیشوای خود بنامند و فرد مستبد نیز از همین پیشوای ملت جوانه می‌زند.^{۵۰} وی حکومت ایران باستان را بویژه در زمان جانشینان کوروش و داریوش یعنی کمبوجیه و خشایارشا نمونه‌های حکومت استبدادی می‌داند که به دلیل سلب آزادی از مردم و استبداد و خودرأیی شدید، روح همکاری را در جامعه کشتند و کشور ایران را نابود کردند.^{۵۱}

جایگاه شاعران در مدینه فاضله افلاطون

افلاطون در کتاب دهم رساله جمهوری به شدت به شاعران حمله می‌کند و می‌گوید شاعران به جهت ارائه اشباح و تصاویر دور از حقیقت، موجب خشنودی جزء بیخرد روح می‌شوند. وی می‌گوید اگر خواستار حاکمیت نظم و قانون هستیم، نباید به شاعر مقلد اجازه ورود به کشور را بدهیم، زیرا شاعران میلیها و آرزوهای پست را بیدار و فربه می‌کنند، در حالی که خرد و اندیشه را ناتوان و زیون می‌سازند و از این نظر، درست مثل کسانی عمل

۴۹. افلاطون، همان، ۳-۱۱۷۲: ۱۰۳۷.

۵۰. همان، ۱۲۲۸-۱۱۷۴. ۵۱. افلاطون: ۵/۴-۳۱۲۴.

تحقق دارد: سلطنتی، که در آن زمام امور در دست یک نفر است و اشرافی (اریستوکراسی)، که در آن زمام حکومت در دست چند تن است و فرمانروای این نوع از حکومت هم حکیم حاکم یا حاکم حکیم است.

۲. حکومت تیموکراسی که به وسیله انسان تیموکرات اداره می‌شود.

۳. حکومت الیگارشسی که توسط انسان الیگارش مدیریت می‌شود.

۴. حکومت دموکراسی که با انتخاب انسان دموکرات هدایت می‌گردد.

۵. حکومت استبدادی که در زیر سلطه انسان مستبد است.

شایان ذکر است بهترین نوع حکومت که حکومت آرمانی و ایده‌آل افلاطون است همان حکومت اریستوکراسی یا سلطنتی است که ذیل عنوان مدینه فاضله افلاطونی توضیح داده شده است.

افلاطون می‌گوید: «بعده انواع حکومت، انواع روحیه انسانی وجود دارد، زیرا حکومت‌های گوناگون از درخت بلوط نزاده و از صخره بیرون نجسته‌اند.»^{۴۹} حال می‌پردازیم به ویژگی بارز هر کدام از اقسام حکومت، سوای حکومت اریستوکراسی (مدینه فاضله افلاطون) که جداگانه شرح شده است.

الف. حکومت تیموکراسی مثل حکومت کورت و اسپارت که توسط فرد جنگجو و جاه‌طلب اداره می‌شود نمونه آن می‌تواند حکومت اسکندر مقدونی باشد که پس از افلاطون تأسیس شد و ویژگی اصلی آن، حرص شدید زمامداران آن به پول و جاه‌طلبی و جنگ‌جویی است.

ب. حکومت الیگارشسی که مبتنی بر ثروت است و زمامداران آن بر حسب دارایی اشخاص، سنجیده و انتخاب می‌شوند نه بر اساس صلاحیت و لیاقت افراد.

ج. حکومت دموکراسی که مبتنی بر آزادی همه مردم در عمل و گفتار و آموزش و پرورش جوانان است که البته نتیجه آن لگام‌گسیختگی مطلق مردم، عدم مسئولیت‌پذیری افراد و تنوع و رنگارنگی افراد و حکومتهاست.

می‌کنند که زمام امور کشور را به ستمگران و فرومایگان می‌سپارند و نیکان و شریفان را از میان برمی‌دارند.^{۵۲}

فرجام نهایی انسانهای عادل و ظالم

افلاطون برای برتری عادل بر ظالم حداقل بر دو مطلب تأکید می‌کند:

نخست اینکه عادل پس از مرگ به دلیل مصائبی که در زندگی دنیوی دیده از طرف خدایان مأجور است، ولی ظالم به سبب گناهایی که مرتکب شده به عقوبتی اجتناب‌ناپذیر دچار می‌شود.

دوم اینکه در همین زندگی دنیوی نیز ستمگران چون دوندگانی هستند که اگر چه در آغاز مسابقه بسیار تند می‌دوند ولی در میان راه خسته می‌شوند و از دویدن باز می‌مانند و مورد ریشخند تماشاگران قرار می‌گیرند. اما دوندگان حقیقی عادلانند که از میدان مسابقه پیروز و سربلند به در می‌آیند و در پایان زندگی، تاج افتخار را به سر می‌نهند و پاداش عدالت را از جامعه می‌گیرند.

بنابراین عادلان هم در جهان پس از مرگ از خدایان مزد می‌گیرند و هم در این دنیا از مردمان و جامعه پادشاهی بزرگ و زیبا دریافت می‌کنند، ولی البته پاداش و عقوبت پس از مرگ، بسیار بزرگتر از پاداش و عقوبت دنیوی است.^{۵۳}

نتیجه‌گیری و ارزیابی نهایی

به نظر می‌رسد که افلاطون در توصیف جامعه کامل خود (مدینه فاضله) تحت تأثیر نظریات مبتنی بر روان‌شناسی و زیست‌شناسی آن زمان، جامعه و دولت را «فردی می‌دانست که با حروف درشت نوشته شده» و از این نظر فوقی میان انسان کامل و جامعه کامل نمی‌دید. بهمین دلیل نیز می‌گفت همانطور که انسان کامل و با فضیلت کسی است که عناصر سه‌گانه نفسانی او - یعنی عناصر عقلانی، ارادی و شهوانی - باید تحت رهبری و هدایت عنصر عقلانی به هماهنگی و توازن برسد، جامعه ایده‌آل و آرمانی نیز، جامعه‌ای است که طبقات سه‌گانه آن که متناظر با اجزای سه‌گانه آدمی است، هماهنگ و متوازن باشند. یعنی هر طبقه‌ای از جامعه، همچون هر عنصری از نفس آدمی، کاری را که موافق طبع و توانایی اوست انجام

دهد. طبقات سه‌گانه جامعه از نظر وی عبارت بودند از: طبقه زمامداران (جنس طلا) متناظر با عنصر عقلانی نفس، طبقه سربازان (جنس نقره) مشابه عنصر ارادی نفس و سرانجام طبقه پایین جامعه یعنی پیشه‌وران و غیره (جنس آهن و روی) که قابل قیاس با پستترین جزء نفس یعنی عنصر شهوانی هستند. وی برای تحقق چنین مدینه آرمانی و فاضله‌ای پیشنهاد می‌کرد که باید فیلسوف، فرمانروا و حاکم جامعه شود و یا فرمانروایان، روح و قدرت فلسفی بیابند.

در ارزیابی نهایی از طرح افلاطون باید گفت این طرح دارای نکات قوت و ضعف فراوانی است که به اجمال به چند مورد اشاره می‌شود:

الف. نکات قوت:

۱. در دفاع از طرح و تئوری افلاطون باید گفت خواه چنین جابلقا و ناکجاآبادی قابل تحقق بیرونی باشد و خواه اصلاً قابل تحقق نباشد، حداقل حُسن این تئوری اینست که می‌تواند همچون الگویی آسمانی و آرمانی در منظر دید و نظر انسانها باشد تا بتوانند بر اساس آن نمونه زمینی آن را با حذف ضعفهای آن، پی‌ریزی نمایند.

۲. به نظر می‌رسد نظریه افلاطون در باب دولت مبنی بر اینکه: «دولت زندگی نیکوی آدمی را ممکن می‌سازد و آن را ترفیع می‌بخشد و به هدف دنیوی و رفاه و آسایش انسان کمک می‌کند»، برتر از نظریه لیبرالیسم امروزی است که دولت را صرفاً نهادی می‌داند که وظیفه آن حفظ دارایی خصوصی افراد است.

ب. نکات ضعف:

۱. نخستین ایراد همانی است که ارسطو گفته است: «این چیزها و چیزهای دیگر در طی قرون بارها فرض و توهم شده است.»

۲. به نظر می‌رسد که عشق بسیار شدید افلاطون به نظم و ترتیب موجب شده که دولت او خالی از جنبش و حرکت و عاری از آزادی، که روح هنر است، باشد. به عبارت دیگر، در کشور آرمانی افلاطون، ابداع و نوآوری ممنوع است، زیرا مقاصد دولت در تعیین اینکه وظیفه هرکسی چه باید باشد، دخالت دارند.

۵۳. همان، ۷۷-۱۷۳.

۵۲. همان، ۲۶۵.

۳. مالکیت اشتراکی و مرام کمونیستی افلاطون باعث تضعیف حس مسئولیت و رکود علم و دانش و همه قابلیت‌های انسانی می‌شود، زیرا جامعه‌ای که بوسیله یک یا چند نفر اداره می‌شود جلوی پیشرفت و تکامل اغلب مردم را می‌گیرد. نمونه آشکار آن را می‌توان در نظام‌های کمونیستی دوران اخیر، که تقریباً همگی به بن‌بست رسیده‌اند، مشاهده کرد.

۴. برخلاف نظر افلاطون حکومت کردن مانند پزشکی نوعی مهارت و تخصص نیست، زیرا بر خلاف پزشکی، به سادگی قابل تحویل به یک علم نیست. به عبارت دیگر، طبیب بدون لحاظ آمال و امیال مریض او را راهنمایی می‌کند. ولی حاکم جامعه به جای راهنمایی و تعیین منافع و فعالیت‌های شهروند، که منافی با استعدادها و قابلیت‌ها و امیال و حالات متفاوت بیمار است، باید منافع شهروندان را تأمین و ممکن کند و مجال ظهور کامل همه علایق آدمیان مختلف را فراهم نماید. البته به نظر نگارنده این ایراد، قوی و کاملاً سنجیده نیست.

۵. نتیجه استدلال افلاطون از مقدمات او بر نمی‌آید، زیرا از اینکه حکومت یک مهارت و تخصص است و مردم در قابلیت‌ها و استعداد‌های فطری متفاوتند، نمی‌توان نتیجه گرفت که حاکمان باید اقتدار مطلق داشته باشند.

۶. به گمان نگارنده غیر قابل تحمل‌ترین بخش تئوری افلاطون، تقسیم افراد جامعه به سه طبقه است که شرح آن در اصل مقاله آمده و از آن بدتر و شنیع‌تر تئوری وی در باب کودکان طبقات پایین است که به عبارتی دعوت به کشتن آنها می‌شود. بگذریم از اینکه زندگی مشترک در میان پاسداران موجب نوعی بیبندوباری و بیسریانه شدن کودکان شده و عاطفه و محبت پدری و مادری و نیز نیاز فرزندان به کانون گرم خانواده کاملاً نادیده انگاشته شده است. علاوه بر این، معضل ازدواج با محارم و احترام به والدین نیز به درستی تبیین نگردیده است.^{۵۴}

منابع و مأخذ

۱. افلاطون، دوره آثار افلاطون (جلد چهارم، جمهوری)، ترجمه محمد حسن لطفی، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۵۷ ه. ش.
۲. افلاطون، حکمت سقراط و افلاطون، جلد اول،

ترجمه و نگارش محمد علی فروغی، چاپخانه مجلس، چاپ دوم، تهران، ۱۳۱۶ ه. ش.

۳. افلاطون، دوره آثار افلاطون (جلد چهارم، قوانین)، ترجمه محمدحسن لطفی، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۷ ه. ش.

۴. بریه، امیل، تاریخ فلسفه، جلد اول، ترجمه علی مراد داودی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۴ ه. ش.

۵. پایکین، ریچارد و آروم، استرول، کلیات فلسفه، ترجمه و اضافات دکتر سید جلال‌الدین مجتبوی، انتشارات حکمت، چاپ ششم، تهران، ۱۳۶۹ ه. ش.

۶. فروغی، محمدعلی، سیر حکمت در اروپا، انتشارات زوار، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۷ ه. ش.

۷. کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه، یونان و روم (جلد اول)، ترجمه سید جلال‌الدین مجتبوی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و سروش، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۸ ه. ش.

۸. گاتری، دبلیو. کی. سی، افلاطون (جمهوری)، ترجمه حسن فتحی، شرکت انتشاراتی فکر روز، چاپ اول، تهران، بی تا.

۹. گمپرتس، تئودور، متفکران یونانی، جلد دوم، ترجمه محمدحسن لطفی، ویراستار علیرضا حیدری، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۷۵ ه. ش.

۱۰. راسل، برتراند، تاریخ فلسفه غرب، جلد نخست، ترجمه نجف دریابندری، کتاب پرواز، چاپ پنجم، ۱۳۶۵ ه. ش.

۱۱. مرادی مراغه‌ای، علی، چه کسی باید حکومت کند؟ (تأملی در فلسفه سیاسی افلاطون)، انتشارات فکرآوران، چاپ اول، قم، ۱۳۸۱ ه. ش.

۱۲. ویل دورانت، تاریخ فلسفه، ترجمه عباس زریاب، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ هشتم، تهران، ۱۳۶۹ ه. ش.

* * *

۵۴. رجوع شود به منابع و مأخذ زیر و منابع دیگر (کاپلستون، همان، ۲۷۹؛ ویل دورانت، همان، ۵-۴۳؛ پایکین و استرول، همان، ۳-۱۰، ۶-۱۰۵؛ راسل، همان، ۸۳-۱۷۴).